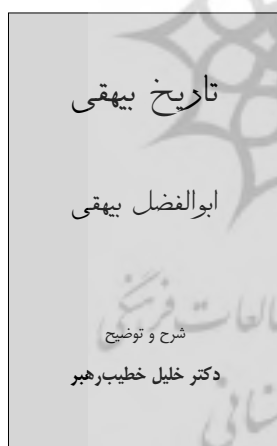


# نقدی بر تاریخ بیهقی

شرح دکتر خلیل خطیب رهبر

کمال راموز\*



\* تاریخ بیهقی؛ با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دشوار و امثال و حکم و برخی نکته‌های دستوری و ادبی  
\* به اهتمام: خلیل خطیب رهبر  
\* انتشارات مهتاب، ۱۳۸۷

## اشاره

خطیب رهبر منتشر کرده‌اند. این کتاب سال‌هاست که مورد استفاده دانشجویان قرار می‌گیرد و به عنوان مرجع اصلی این درس محل رجوع استادان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی است. این شرح از تاریخ بیهقی چندین سال است که بدون تغییر و بی‌هیچ حک و اصلاحی عیناً منتشر می‌شود. این نوشتار به بررسی برخی ابهامات در این شرح می‌پردازد، به این امید که شاید برخی نکات اصلاحی مورد توجه مؤلف محترم، استاد خلیل خطیب رهبر قرار گیرد و در صورت صلاحدید در چاپ‌ها و ویرایش‌های بعد مورد استفاده قرار دهند.

\*\*\*

تاریخ بیهقی، از شاهکارهای نثر فارسی به قلم ابوالفضل بیهقی، ادیب و تاریخ‌نگار عهد غزنوی، از جمله کتاب‌هایی است که برای تدریس در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی در نظر گرفته شده و هر ساله متن کامل این کتاب یا گزیده‌هایی از آن با شرح و توضیح برخی واژگان و نکات ادبی و زبانی به قلم مؤلفان مختلف منتشر می‌شود. از جمله شرح‌هایی که تمام متن کتاب را مورد بررسی قرار داده و به توضیح و تشریح نکات ادبی و دستوری و سبکی متن پرداخته، شرحی است که استاد گرامی جناب آقای دکتر خلیل

علامت‌ها و مطردها و خیل خاصه او بسیار سوار و پیاده و بر اثر ایشان خیل یک یک سرهنگ می‌آمد سخت نیکو و تمام سلاح و خیل خیل می‌گذشت و سرهنگان زمین بوسه می‌دادند و می‌ایستادند.» (۲۶/۳۱)<sup>۱</sup> محل تأمل ضمیر او در «خیل خاصه او» است که مرجع آن مسعود ذکر شده است. چنانکه از فحوای کلام بر می‌آید مرجع او باید غازی باشد نه مسعود. زیرا اولاً سپاهسالار غازی است که با لشکر و زینت و اهبتی تمام که طبیعتاً خیل خاصه غازی نیز در میان این لشکر است به استقبال امیر می‌رود. بعد از عرض ارادت و چاکری دستور می‌دهد که لشکریان در محضر سلطان سان بدهند - [یا به اصطلاح امروزه رژه برونند] چنانکه در متن آمده «... دور از امیر بایستاد و نقیبان را بخواند و گفت: [فاعل هر سه فعل: غازی] لشکر را باید گفت تا به تعبیه در آیند و بگذارند تا خداوند ایشان را ببیند...» (۱۵/۳۱)

ثانیاً مسعود در حال برگشتن از سپاهان و ری به سوی نیشابور است، طبیعتاً خیل خاصه مسعود همراه او بوده‌اند و نیازی به سان دادن آنها نبوده است - زیرا سان دادن لشکر نیز دلیل خاص خود را داشته است مثلاً اعزام به جنگ یا به حضور رسیدن گروه و لشکری جدید [مثلاً این مورد] - نه هنگام برگشتن از جنگ خیل خاصه کسی در مقابل او سان بدهند و علاوه بر این اگر خیل مسعود مورد نظر بود، خیل خاص امیر می‌نوشت.

۲. در مورد توصیفی که در متن از حاجب غازی سپاهسالار می‌شود چنین می‌آید: «و هر روزی بدرگاه آمدی به خدمت، قریب سی سیر به زر و سیم، دیلمان و سپرکشان در پیش او می‌کشیدند و چند حاجب با کلاه سیاه با کمر بند در پیش و غلامی سی در قفا، چنانکه هر کسی به نوعی از انواع چیزی داشتی...» (۱۵/۱۸۸)



تندیس بیهقی

خواجه ابوالفضل محمدین حسین بیهقی دبیر، با تألیف کتاب ارزشمند تاریخ بیهقی (تاریخ مسعودی) نام خود را برای همیشه در کنار بزرگان ادبیات ایران زمین به ثبت رسانده است. این کتاب همواره مورد توجه ادب‌دوستان به خصوص قشر دانشگاهی قرار گرفته است. دقت بیهقی در ثبت وقایع تاریخی، کتاب مذکور را به عنوان مرجعی معتبر جهت آشنایی با تاریخ غزنوی قرار داده است. همچنین بُعد هنری تاریخ بیهقی و شیوایی قلم نویسنده در نگارش وقایع تاریخی موجب شده است تا از این کتاب به عنوان یکی از عالی‌ترین نثرهای ادبیات فارسی یاد شود. لذا اهمیت تاریخ بیهقی آن را جزء سرفصل‌های درسی

در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته زبان ادبیات فارسی قرار داده است. همین امر (درسی شدن این کتاب) سبب انتشار گزیده‌ها و شرح‌هایی بر این کتاب شده است. شرح دکتر خطیب‌رهبر معروف‌ترین و قابل دسترس‌ترین شرح بر کتاب تاریخ بیهقی است، که امروزه تقریباً تنها شرح رایج در جوامع دانشگاهی کشور به شمار می‌آید. بعد از مطالعه دقیق کتاب مذکور به نظر رسید که پاره‌ای توضیحات به امعان نظر دوباره نیاز دارد و می‌توان در بعضی موارد مفاهیم و معانی و نظرات تازه‌ای ارائه داد.

البته لازم به ذکر است که آنچه تقدیم می‌شود شامل همه موارد اختلاف‌نظر با ایشان نیست، ولی به علت محدودیت صفحات مجله فقط به ذکر بیست و سه مورد بسنده می‌شود.

۱. هنگامی که امیر مسعود از ری به سوی نیشابور برمی‌گردد و به روستای بیهقی می‌رسد غازی - سپاهسالار خراسان - به استقبال او می‌رود «با بسیار لشکر و اهبتی تمام ساخته».

«و نخست جنیبتان بسیار با سلاح تمام و برگستوان و غلامان ساخته با

محل اشکال، جمله آخر است؛ در توضیحات چنین آمده: «ظاهراً مقصود این باشد که دیگر بزرگان از انواع اسباب بزرگی یک چیز داشتند ولی حاجب غازی چیزها داشت»

در اینجا ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد اولاً اینکه حاجب غازی فروگرفته می‌شود و علت اصلی آن غرور و تکبری است که به او دست می‌دهد و آلات و اسباب و غلامان خود را به رخ دیگران می‌کشد، که پدربان را «سخت ناخوش می‌آمد، وی را در آن حد دیدن، که خرد دیده بودند او را» (ص ۱۸۹ سطر ۳) پس در صدد توطئه‌چینی بر ضد او بر می‌آیند و او را بر می‌اندازند. ثانیاً با توجه به مطلب مذکور واضح است که این جملات در مذمت این کار حاجب غازی - خود را به رخ دیگران کشیدن - بیان می‌شود که معنای ذکر شده این مفهوم را نمی‌رساند. ثالثاً با معنای ذکر شده هیچ رابطه‌ای بین این جمله و جمله بعد وجود ندارد. «و هر روزی... و غلامی سی در قفا، چنانکه هر کسی به نوعی از انواع چیزی داشتی، و ندیدم که خوارزمشاه یا ارسلان جاذب و دیگر مقدمان امیرمحمود بر این جمله به درگاه آمدندی» به نظر می‌رسد معنای جمله این باشد که: دیگران نیز مانند او هر کدام به نوعی از این نعمت‌ها و اسباب بزرگی بهره‌مند بودند. (ولی ندیدم که این گونه به درگاه بیایند)

نکته دیگر که برای کامل شدن معنای جملات باید ذکر شود این است که از نظر نگارش علامت نقطه بعد از فعل «داشتی» درست به نظر نمی‌آید چون معنای جمله اول کامل نیست و با جمله بعد ارتباط معنایی دارد، به کاربردن ویرگول به جای آن درست‌تر به نظر می‌رسد. همانطور که در متن دکتر غنی و دکتر فیاض<sup>۲</sup> و در متن دکتر دانش‌پژوه به جای نقطه، علامت ویرگول آمده است<sup>۳</sup>. بنابراین ارتباط بین دو جمله چنین می‌شود: هر کسی به نوعی از این نعمت‌ها و اسباب بزرگی بهره‌مند بود، ولی ندیدم که خوارزمشاه یا ارسلان جاذب و دیگر مقدمان امیرمحمود این گونه به درگاه بیایند<sup>۴</sup>.

۳. در جریان رقابت طاهر دبیر با بونصر چنین آمده است: «... و منشور بر سه دسته کاغذ به خط من [بیهقی] مقررمت نبشته شد، و آن را پیش امیر برد و بخواند و سخت پسند آمد و از آن منشور نسخت‌ها نبشته شد، و طاهر به یک بارگی سپر بیفکند و اندازه به تمامی بدانست...» (۱۷/۱۹۷)

در توضیح جمله آخر چنین آمده است «اندازه به تمامی بدانست: به عظمت کار پی برد - حد و پهنای کار را خوب شناخت» معنای ارائه شده چندان درست به نظر نمی‌رسد. در واقع منظور

نویسنده آن است که طاهر به حد و اندازه خود پی برد. چنانکه دکتر دانش‌پژوه در توضیح این جمله می‌نویسد «یعنی طاهر که خود را آماده شغل دیوان رسالت کرده بود وقتی انشای بونصر را دید خود تسلیم شد و حد و اندازه و ارزش خود را که در مقابل بونصر نازل بود، شناخت»<sup>۵</sup> ۴. در همین ماجرای طاهر دبیر و بونصر چنین می‌آید: «و گفت، [فاعل طاهر دبیر]: و با تو حدیثی فریضه دارم، و پیغامی است سوی بونصر، باید که چون از دیوان بازگردی، گذر سوی من کنی.» (۷/۱۹۶)

محل اشکال ضمیر من است که در توضیحات مرجع آن ابوالفضل بیهقی ذکر شده است (نقل از حواشی دکتر فیاض) پر واضح است که ضمیر من به طاهر برمی‌گردد که در حال صحبت با بیهقی است. جمله چنین است که: [طاهر] گفت: با تو که ابوالفضلی سخنی ضروری و واجب دارم، و پیغامی سوی بونصر دارم چون که از دیوان بازگشتی باید سوی من [که طاهر هستم] گذر کنی.

این نکته جالب به نظر آمد که چطور این مطلب از حواشی دکتر فیاض ذکر شده است. با مراجعه به نسخه فیاض و غنی - فیاض مشاهده شد که در این بین اشتباهی صورت گرفته است. زیرا در نسخه غنی - فیاض ارجاع ضمیر من به ابوالفضل در جمله زیر صورت گرفته است [که در متن در دو سطر قبل آمده است] «طاهر چون متربندی بازگشت و وکیل در خویش را نزدیک من [که ابوالفضل] فرستاد» (ص ۱۴۷ س ۴ ش ۵) ولی در این کتاب این ارجاع در دو سطر پایین‌تر صورت گرفته است (!) یعنی در جمله «چون از دیوان بازگردی گذر سوی من کنی».

۵. بعد از ذکر داستان بر دار کردن حسنک - و در اثنای آن ذکر قصه عبدالله زبیر و جعفر برمکی - چنین می‌آید «این حدیث بر دار کردن حسنک به پایان آوردم و چند قصه و نکته بدان پیوستم سخت مطول و مبرم در این تألیف و خوانندگان مگر معذور دارند و عذر من بپذیرند...» (۱۶/۲۴۳)

در توضیحات مبرم به معنی استوار و محکم ذکر شده است. معنی ذکر شده چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. در اینجا مبرم به معنی ملال‌آور به کار رفته است. زیرا اولاً با مطول در کنار هم قرار گرفته و سخن طولانی معمولاً ملال‌آور است نه استوار و محکم. ثانیاً همانطور که مشاهده می‌شود در جمله بعد نویسنده از خواننده عذرخواهی می‌کند، آیا عذرخواهی او به خاطر سخن طولانی و ملال‌آور است یا استوار و

معنایی به هم وصل می‌کند. معلوم نشد که به چه علت و قرینه‌ای این جمله به چند جمله قبل و عبارت «دو شمشیر حمایل مرصع به جواهر» نسبت داده شده است در حالی که بین این دو جمله نزدیک به هم ارتباط معنایی وجود دارد. در فرهنگ معین ذیل قبا چنین آورده شده است که «قبا جامه‌ای پوشیدنی است که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف قسمت پیش را با دکمه به هم پیوندند.» پس همانطور که می‌بینیم قبا جامه‌ای است که از پیش بسته می‌شود و این نیز نظر نگارنده را تأیید می‌کند.

بالاخره اینکه جمله آخر «و امیر به دست خود حمایل در گردن ایشان افکند» جمله‌ای است که در مورد شمشیرها گفته شده است و با علامت نگارشی (نقطه) از دو جمله قبل (که هر دو به قبا بر می‌گردند) جدا می‌شود و این خود دلیلی دیگر بر اثبات مدعا است.

۷. یکی از موارد مهم قابل تأمل معنای واژه «هنر» است. در ماجرای ذکر السَّیْل چنین می‌آید «روز شنبه نهم ماه رجب میان دو نماز بارانکی خرد خرد می‌بارید، چنانکه زمین ترگونه می‌کرد... و بداشت تا از پس نماز خفتن بدیری و پاسی از شب بگذشته، سیلی در رسید که اقرار دادند پیران کهن که بر آن جمله یاد ندارند. و درخت بسیار از بیخ بکنده می‌آورد و مغافضه [ناگهانی] در رسید. گله‌داران بجستند و جان را گرفتند و همچنان استرداران. و سیل گاوان و استران را در ربود و به پل رسید و گذر تنگ، چون ممکن شدی که آن چندان زغار [خاشاک و شاخه درخت] و درخت و چهار

محکم؟ ثالثاً در صفحه بعد چنین جمله‌ای می‌آید «من کار خویش می‌کنم و این ابرام (به معنی: به ستوه‌آوردن، که در توضیحات کتاب نیز این معنی ذکر شده است) می‌دهم، مگر معذور دارند» که معنای پیشنهادی ما را تأیید می‌کند. در نسخه دکتر فیاض مبرم آورده شده است (ص ۲۸۳).

مبرم اسم فاعل از ابرام: ملال آورنده.

دکتر دانش‌پژوه نیز مبرم را در این مورد به معنی زیاد و وافر آورده‌اند که چندان درست به نظر نمی‌رسد.

۶ در ماجرای نوازش امیر اریاق و غازی را چنین می‌آید: «امیر فرمود تا دو قبای خاص آوردند هر دو به زر، و دو شمشیر حمایل مرصع به جواهر، چنانکه گفتند: قیمت هر دو پنجاه هزار دینار است؛ و دیگر باره هر دو را پیش خواند و فرمود تا قباهای هر دو پس پشت ایشان کردند و به دست خویش بیستند. و امیر به دست خود حمایل در گردن ایشان افکند» در توضیحات چنین آمده «معنی دو جمله: حاجبان قباه را بر پشت. آن دو نهادند و دو سالار شمشیرها را با دست خود به کمر بستند». (۱۰/۲۷۱)

این توضیح درست به نظر نمی‌رسد و فعل «بیستند» به قباه بر می‌گردد نه دو شمشیر زیرا بین جمله «به دست خویش بیستند» و جمله قبل آن «قباه» هر دو پس پشت ایشان کردند» ارتباط معنایی وجود دارد. بین این دو جمله حرف «و» گذاشته شده است که آنها را از نظر

مناره‌ای در بیهق، دوره بیهقی



پای بیک بار بتوانستی گذشت؟ طاق‌های پل را بگرفت، چنانکه آب را گذر نبود و به بام افتاد، مدد سیل پیوسته چون لشکر آشفته می‌درسید، و آب از فراز رودخانه آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد، چنانکه بصرافان رسید و بسیار زیان کرد؛ و بزرگتر هنر آن بود که پل را با دکانها از جای بکند و آب راه یافت.» (۱۹/۴۱۰)

در توضیحات آمده است که «هنر: در اینجا بمعنی خطر». پرواضح است هنر که در اینجا به معنی خطر - بدون ذکر شاهد مثالی - آورده شده است درست نیست. اولاً در هیچ مأخذ و متنی واژه هنر به معنی خطر دیده نشده، ثانیاً هنر واژه ایست با بار معنایی مثبت (که در متن تاریخ بیهقی نیز بسیار به کار رفته است - شواهد در ذیل خواهد آمد -) و نباید صرفاً به علت اینکه آمدن سیل خطرناک است به آن معنی خطر داد!

ثالثاً با دقت در متن و قرار گرفتن در حال و هوای آن می‌توان پی برد که در اینجا هنر به معنی (حسن و نیکی کار) به کار رفته است. کسانی که از نزدیک آمدن سیل را دیده‌اند - یا با واسطه فیلم و تلویزیون توانسته‌اند آن را مشاهده کنند - برای آنها آسان‌تر قابل تصور است.

وقتی که سیل می‌آید خار و خاشاک و درخت و احیاناً جانوران را نیز با خود می‌برد - همانطور که در این متن هم آمده - طبیعتاً منجر به مسدود شدن راه سیل در هنگام رسیدن به پل‌ها و معبرها می‌شود. به این ترتیب سیل به کناره‌ها - که احیاناً زمین کشاورزی، خانه مسکونی و یا بازار باشد - می‌رود که در این صورت خسارت بیشتری به بار می‌آورد. بنابراین در این هنگام حسن و خوبی کار آن خواهد بود (بزرگتر هنر) که پل شکسته شود و آب راه پیدا کند. همانطور که در این متن نیز آمده است.

«... چنانکه آب را گذر نبود... و آب از فراز رودخانه آهنگ بالا داد و در بازارها افتاد چنانکه به بازار صرافان رسید و بسیار زیان کرد؛ و بزرگتر هنر (حسن و خوبی کار) آن بود که پل را با دکان‌ها از جای بکند و آب راه یافت» شواهدی که هنر در معنای (حسن و نیکی کار) به کار رفته و گاه درست معنی شده و گاه نادرست:

«هنر آن بود که آن کوه پست بود و خاک‌آمیز و از هر جانبی بر شدن راه داشت» (۱۸/۱۶۹) در توضیحات آمده است که: «حسن کار آن بود» که درست است.

«هنر بزرگ آن است که روزی خواهد بود جزا و مکافات را...»

(۲۴/۲۴۶) در توضیحات آمده است که «تفضل بزرگ ایزدی یا فضل الهی» که در واقع معنای کلمه (هنر) ذکر نشده بلکه معنایی برای آن در نظر گرفته شده است، که چندان درست به نظر نمی‌رسد.

در ماجرای افتادن امیر در آب، «هنر آن بود که کشتیهای دیگر بدو نزدیک بودند» (۲۱/۷۲۹) در توضیحات آمده است «فضل خداوندی، بخت نیک» معنای ارائه شده چندان دقیق نیست (ر. ک: توضیح شاهد قبل) همانطور که مشاهده می‌شود در اکثر موارد اگر هنر را به معنای حسن و نیکی و خوبی کار در نظر بگیریم معنای درستی به دست می‌آید.<sup>۷</sup>

۸. در جریان توطئه علیه خوارزمشاه (التوتناش) چنین می‌آید: (امیرمسعود می‌گوید) «... و دلمشغولی نه از آن کشتن قائد است ما را. بلکه از آن است که نباید که آن ملطفه به خط ما به دست ایشان افتد و این دراز گردد، که بازداشتن پسر قائد و دبیرش غوری تمام دارد، و آن ملطفه بدست آن دبیرک باشد...» (۶/۴۶۰)

محل اشکال دبیرک است که در توضیحات چنین آمده که «مراد منشی خوارزمشاه» است. دبیرک (آمدن کاف از بابت تحقیر) مراد دبیر و منشی قائد ملتجوق است نه منشی خوارزمشاه. در مرحله نخست سؤالاتی که ممکن است برای خواننده پیش بیاید اینست که آیا قائد اصلاً دبیر و منشی داشته است یا نه - چون فقط افراد مخصوصی دبیر داشته‌اند مثلاً کسانی که به حکومت جایی منصوب می‌شدند یا به جنگ می‌رفتند. در جواب باید گفت، جمله ماقبل آخر حکایت از دستگیری پسر قائد و دبیر او دارد «که باز داشتن پسر قائد و دبیرش غوری تمام دارد»

پس این جمله تأیید می‌کند که قائد دبیری داشته است که نامه‌نگاری مسعود با قائد به واسطه او بوده است. نه اینکه مسعود نامه یا نامه‌هایی را که به مقصد برانداختن خوارزمشاه است به دبیر خوارزمشاه بنویسد که به دست قائد برسد!

در ثانی امیرمسعود در بین سخنانش ابراز نگرانی می‌کند که «نبايد که (مبادا که) آن ملطفه بخط ما بدست ایشان افتد...» پس



«کار جهان یکسان بنماند، و آلتونتاش و احمد خویشان را و فرزندان و غلامان خویش را اند، این حال را هم آخری باشد. و پیداست که من و این دیگر آزادمردان بینوا چند توانیم کشید.» (۱۰/۴۶۲) در توضیحات چنین آمده است «آلتونتاش و احمد تنها به کار خود و فرزندان و چاکرانشان می‌آیند» معنای ارائه شده چندان دقیق نیست. دکتر دانش‌پژوه در پانویست چنین می‌آورد «یعنی فقط به فکر خود و فرزندان و غلامان خویشند» (۱/۴۹۵) که درست به نظر می‌رسد.

در این جمله کافی است که «را» در معنی «برای» و «اند» مخفف «هستند» در نظر گرفته شوند و نه اینکه «اند» برابر «می‌آیند» باشد. یعنی برای خویشان و فرزندان و غلامان خویش هستند، به آنها توجه می‌کنند (گویا توجه آنها بیشتر از نظر مالی بوده است. زیرا قائل در پایان از بینوایی خود و افراد دیگری شکوه می‌کند). خانم دکتر نرگس روان‌پور نیز در گزیده‌ای که بر تاریخ بیهقی دارند، چنین آورده «خویشان را اند: برای خویشان هستند»<sup>۸</sup>

۱۱. در جریان نبرد خوارزمشاه با علی تگین چنین می‌آید:

«و مخالفان به چند دفعه قصد کردند، آوازاها افتاد، دشمنان کور و کبود بازگشتند» (۱۱/۴۸۳) در توضیحات چنین آمده است: آوازه شکست دشمن برخاست و به گوش رسید.

پر واضح است که در روزگاران گذشته جنگ‌ها همراه با سر و صدا بوده است. به دلایلی از جمله ایجاد رعب و وحشت در دل دشمن و یا سر و صدا برای آگاه کردن همگان در لشکر خودی از حمله ناگهانی دشمن. در اینجا نیز آوازاها افتاد به همین قضیه ایجاد سر و صدا و فریاد هنگام جنگ اشاره دارد نه آوازه شکست دشمن. در آخر نتیجه برخاستن آوازاها (مجازاً جنگیدن به علاقه سببیه - ذکر مسبب اراده سبب) کور و کبود گشتن (یا شکست) دشمنان است.

۱۲. الف) در جریان فرستادن تلک هندو برای سرکوب احمدینالتگین

چنین می‌آید:

«واعیان درگاه را این حدیث [فرستادن تلک] سخنی می‌نمود ولکن رمیه من غیر رام افتاد. و کشته شدن احمدینالتگین را سبب این مرد بود...» (۱۷/۶۳۲)

در توضیحات چنین آمده است: «نسخه بدل «سخیف» به فتح اول و کسر دوم است که درست می‌نماید. معنی جمله: این داستان فرستادن تلک بنظر بزرگان درگاه سست و تباه می‌آمد» به نظر می‌رسد که جمله با «سخنی» نیز معنی می‌دهد و لازم به جایگزین کردن نسخه بدل

اگر این (دبیرک) را منشی

خوارزمشاه در نظر بگیریم،

این جمله درمورد نگرانی

مسعود بیهوده خواهد بود. چون

نامهای که به دست منشی خوارزمشاه

باشد حتماً به خود او نیز می‌رسد.

بالاخره اینکه دو جمله آخر، ارتباط معنایی

کامل دارند. در دو جمله دو بار کلمه دبیر به کار رفته

است که هر دو به دبیر قائل برمی‌گردد «بازداشتن پسر قائل و دبیرش

(مرجع شین قائل) غوری تمام دارد (توسط افراد خوارزمشاه بازداشت

شده‌اند)، و آن ملطفه به دست آن دبیرک (دبیر قائل) باشد.» و ترس

امیر از این است که دبیر قائل در بازداشت و تحت فشار نامه را به

خوارزمشاه و اطرافیانش بدهد. البته در صفحه قبل نیز سخنی که حاکی

از دستگیری پسر قائل و دبیرش است وجود دارد «چون قائل را این حال

بیفتاد در باب خانه و اسباب او احتیاط فرمود تا خللی نیفتد و دبیرش را

با پسر قائل به دیوان آوردند و موقوف کردند.» (۲۱/۴۵۹)

۹. در ماجرای خوارزمشاه (در هنگام صحبت و مشورت امیرمسعود

با خواجه احمد حسن میمندی) چنین می‌آید: «خواجه گفت: افتاده باشد،

که آن ملطفه بدست آن دبیر باشد و خط بر خوارزمشاه باید کشید

(۱۱/۴۶۰)

محل اشکال، جمله آخر است: خط بر خوارزمشاه باید کشید. در

توضیحات آمده است که: «از خوارزمشاه باید صرف‌نظر کرد و او را

ترک کرد»

جمله به این معنی است که او را از دست رفته باید دانست (نه اینکه

از او صرف‌نظر کرد یا او را ترک کرد)

در دو مورد دیگر در متن چنین می‌آید: «دل از آلتونتاش بر باید

داشت که ما را از وی نیز چیزی نیاید و کاشکی فساد می‌تولد نکندی»

(۱۶/۲۶۳)

«آلتونتاش رفت از دست، آن است که ترک خردمند است و پیر

شده، نخواهد که خویشان را بد نام کند و اگر نه بسیار بلا انگیزد بر

ما» (۴/۴۵۸)

۱۰. در جریان درگیری و بحث و جدالی که بین احمد عبدالصمد

(وزیر آلتونتاش) و قائل ملنجوق (در قضیه توطئه علیه خوارزمشاه)

صورت می‌گیرد، از زبان قائل ملنجوق چنین می‌آید:

نباشد. بدین معنی که، به نظر بزرگان درگاه فرستادن تلک هندو برای این مأموریت فقط در حد حرف بود - گمان نمی‌بردند که به مرحله عمل نیز برسد - و بی‌اهمیت تلقی می‌شد.

ب) در همین صفحه در «ذکر حال تلک الهندو» چنین می‌آید: «و قاضی فرمود تا او را از هر جانبی بازداشتند». (۱۹/۶۳۲)

در توضیحات آمده است: «شاید» درجایی - نقل از حواشی دکتر فیاض «ایشان در حاشیه چنین نوشته‌اند: «شاید: درجایی. یعنی او را در جایی حبس کردند...»<sup>۹</sup> دکتر دانش‌پژوه نیز همین مطلب را نقل کرده است. البته در همین شکل که ضبط شده می‌توان این‌گونه معنی کرد. بدین ترتیب که بازداشتن از هر جانبی یعنی تحت نظر بودن و ممانعت از خروج از شهر.

۱۳. باز در همین جریان فرستادن تلک هندو برای سرکوب احمدینالتگین چنین می‌آید: «و دیگر روز تعبیه کرد و به باغ فیروزی آمد و امیر برنشست تا لشکر هندو بر وی بگذشت بسیار سواره و پیاده آراسته به سلاح تمام و سواران درگاهی و آن سواران درگاهی که با وی نامزد شده بودند فوجی با اهتبی نیکو که قاضی شیراز نبشته بود که آنجا مردم بتمام هست...» (۶/۶۳۵)

محل اشکال «بتمام» است، در توضیحات چنین آمده است: «در اینجا به معنی مشخص و بزرگ؛ شاید بتمام مصحف «بنام» باشد.» در اینجا «بتمام» به معنی به اندازه کافی آمده است. جمله بعد نیز این مطلب را تأیید می‌کند «سالاری باید از درگاه که وی را نامی باشد.» بدین ترتیب قاضی شیراز خطاب به امیرمسعود نوشته که در اینجا به اندازه کافی مردم (لشکر و سرباز) داریم، سالاری از درگاه نزد آنها فرستاده شود که نام و آوازه‌ای داشته باشد. (و بتواند همه را مطیع کند) که با این برداشت رابطه‌ای منطقی بین جملات برقرار می‌شود.

۱۴. در پایان کار احمدینالتگین چنین می‌آید: «و مهترشان [مهتر جتان<sup>۱۰</sup>] در وقت کسان فرستاد نزدیک تلک، و دور نبود، و این مژده بدانند، تلک سخت شاد شد و کسان در میان آمدند و سخن گفتند تا پسر احمد و سرش فرستاده آید؛ حدیث پانصد هزار درم میرفت». (۱۰/۵۸)

محل اشکال جمله آخر است که در توضیحات چنین آمده است: «جتان سربهای احمد را پانصد هزار درم تعیین کردند» چنانکه ملاحظه می‌شود تعیین سربهای احمد به جتان نسبت داده شده است. در حالی که این پانصد هزار درم را تلک هندو - که در تعقیب احمد بود - به

عنوان جایزه تعیین کرده بود. در متن نیز چنین آمده است: «و نیک احتیاط کنند که هر که وی را یا سرش را نزدیک من آورد، وی را پانصد هزار درم دهم» (۶۵۸/ سطر ۷ - ۶)

معنی جمله این است که، صحبت بین فرستادگان تلک هندو و جتان در مورد پانصد هزار درمی بود که تلک به عنوان جایزه تعیین کرده بود. ۱۵. در جریان «مال خواستن امیر از گرگانیان» چنین می‌آید:

«چنانکه پس از آن به هفت و هشت ماه مقرر گشت، که متظلمان از این شهر به بغداد رفته بودند و بر درگاه خلیفه فریاد کرده و گفتند که به مکه حرسها الله، همه رفته بودند، که مردمان امل ضعیفند ولکن گوینده و لجوج و ایشان را جای سخن بود» (۷/۶۸۶ و ۹)

در اینجا با دو اشکال مواجه می‌شویم: الف) «مردم امل ضعیفند ولکن گوینده و لجوج».

در توضیحات چنین آمده: «گوینده: زبان آور و خوش بیان».

پرواضح است که در این جمله «گوینده» که در کنار لجوج هم قرار گرفته است چنین نیست. بلکه منظور شخصی است که بسیار حرف می‌زند و برای نیل به مقصود خود حرفی را بسیار تکرار می‌کند. (گوینده: پرگو، حرف‌اف)

ب) «و ایشان را جای سخن بود.»

در توضیحات چنین آمده: «جای سخن: مجال گفتار»

در این جمله نویسنده در پی بیان این مطلب است که مردم امل - که در این سفر امیر به آنها بسیار ظلم شده بود - حق داشتند سخن بگویند و اعتراض کنند. (مقایسه شود با: جای ایراد و جای اعتراض...) ۱۶. در قضیه آمدن رسول از جانب پسران علی تگین (در حالیکه امیرمسعود مریض است) چنین می‌آید: «پیغام فرستاد بر زبان بوالعلاء طبیب نزدیک وزیر که: هر چند ناتوانیم از این علت، از تجلد چاره نیست، فردا بار عام دهیم، چنانکه همه لشکر ما را به بیند [بینند] رسولان را پیش باید آورد تا ما را دیده آید...» (۱۷ - ۱۸/۳۰ - ۱۷)



را ببیند).

۱۷. در قضیه «رای زدن امیر مسعود در باب غزوهانسی» چنین می‌آید:  
 «... بونصر مشکان گفت: این کار، چنانکه می‌نماید، در گردن خواجه بزرگ افتاد. سخن جزم بیاید گفت که خداوند چنین می‌فرماید. و من بنده نیز آنچه دائم بگویم؛ و به نعمت سلطان که هیچ مدهانت نکنم». (۱۰/۷۵۴)

در توضیحات چنین آمده «من بنده، من که چاکر سلطانم، مراد خواجه بزرگ است که بونصر از زبان او سخن می‌گوید.»  
 پرواضح است که در اینجا ضمیر «من» به بونصر مشکان بر می‌گردد و «بنده» نیز عطف بیان یا بدل از ضمیر «من» است.

بعد از آنکه همه افراد حاضر در جلسه - سپاهسالار، حاجبان و عارض - از حرف زدن و نظر دادن در مورد قصد امیر در رفتن به غزوهانسی شانه خالی می‌کنند، بونصر خطاب به خواجه (وزیر) می‌گوید «سخن جزم بیاید گفت که خداوند چنین می‌فرماید» سپس می‌گوید «من بنده نیز آنچه دائم بگویم...».

چنانکه در متن نیز ملاحظه می‌شود بعد از این سخن بونصر، وزیر حرف‌هایش را مبنی بر مخالفت در رفتن به غزوهانسی به امیر می‌گوید و بعد از وزیر بونصر نیز شروع به حرف زدن می‌کند «استادم گفت: من همین گویم و نکته‌ای بر این زیادت آرم... بندگان سخن فراخ می‌گویند که دستوری داده است و فرمان خداوند را باشد». (۲۴/۷۵۴ - ۲۱)

۱۸. در ماجرای جنگ امیر با سلجوقیان چنین می‌آید: «هشیار باشید که معظم لشکر خصمان روی به شما دارند، و من کمین می‌سازم، گوش بجمله بمن دارید...» (۱۶/۹۰۵)

در توضیحات آمده است: «بجمله شاید مصحف بحمله» در این جمله «بجمله» به معنی «همه، همگی» آمده است. یعنی همگی شما گوش به من داشته باشید (به اصطلاح امروزه، همه گوش به فرمان باشید).

۱۹. در جریان اقدام وزیر در مصالحه با ترکمانان چنین می‌آید: «اگر رحمت و عاطفت پادشاهانه ایشان را دریابد و چراخوری و ولایتی

در اینجا به بررسی دو مورد می‌پردازیم:

الف) در توضیحات مقابل کلمه «تجلد»، «شکیبایی کردن» آمده است که چندان دقیق نیست.

تجلد به معنی جلدی، چابکی کردن و اظهار قدرت است. در لغتنامه ذیل این واژه چنین آمده: «تجلد: به تکلف چابکی کردن، جلدی و چالاکی نمودن، اظهار قوت و شدت کردن» (همین جمله تاریخ بیهقی نیز به عنوان شاهد ذکر شده است).

ب) در توضیح جمله آخر نیز چنین آمده: «را: حرف اضافه مفید معنی استعانت و واسطه؛ معنی جمله: تا فرستادگان توسط ما دیده شوند».

به تبع جمله قبل این جمله نیز ظاهراً بدین معنی است که: فرستادگان را باید پیش آورد که ما را ببینند؛ با وجود اینکه مسعود مریض است می‌خواهد خود را به لشکریان نشان بدهد تا آنها دلگرم شوند. و به همین ترتیب گمان می‌رود در این جمله نیز می‌خواهد خود را به فرستادگان علی‌تگین سالم و سر پا نشان بدهد تا آنها به ضعف پادشاه غزنوی پی نبرند (نه اینکه فرستادگان را بیاورند تا پادشاه آنها



بدیشان ارزانی داشته آید، بندگی نمایند و بندگان خداوند از این تاخت‌ها و جنگ‌ها برآسایند». (۱۲/۹۱۴)

در توضیحات چنین آمده: «بندگان خدا (نقل از حواشی مرحوم دکتر فیاض)» در متون کهن ادب فارسی «خداوند» در معنی پادشاه، سرور؛ بزرگ و صاحب و دارنده به کار می‌رفته است. در این متن نیز مکرراً در معنی پادشاه به کار رفته است. در حالی که شکل بدون پسوند آن «خدا» اسمی خاص است برای آفریدگار بنابراین «بندگان خدا» - که پیشنهاد شده - جنبه عمومی به معنای این ترکیب می‌دهد به معنای همه بندگان باری تعالی.

در حالی که منظور وزیر - احمد عبدالصمد - در اینجا این است که در صورتی که امیر به ترکمانان ولایت و چراخوری بدهد آنها آرام می‌گیرند و بندگان خداوند (لشکریان مسعود یا نهایتاً مردمی که در قلمرو فرمانروایی او بودند) نیز از این تاخت و تاز و جنگ‌ها آسوده می‌شوند.

۲۰. در قضیه مشورت وزیر با آلتون‌تاش (این فرد غیر از آلتون‌تاش خوارزمشاه است) و فرستادن پیغام بر زبان او برای امیرمسعود چنین می‌آید:

«من [منظور آلتون‌تاش] ترکی‌ام یک لخت (یک رو) و من راست گویم بی‌محابه، این لشکر را چنانکه من دیدم کار نخواهند کرد و ما را بدست خواهند داد، که بینوا و گرسنه‌اند» (۲۳/۹۴۵)

محل اشکال «بدست خواهند داد» است. در توضیحات چنین آمده: «بدست: مراد به دست دشمن» دکتر دانش‌پژوه به درستی در پانوش چنین آورده‌اند: «یعنی با دست خود تحویل دشمن خواهند داد»<sup>۱۲</sup>

در جایی دیگر نیز [در جریان فروگرفتن سالاران] ترکیب «بدست دادن» آمده که گویا بر شارح نامفهوم مانده است.

«مرا گفت: [فاعل: سپاهسالار علی دایه] بدانستم، این مشتی ژاژ است که بوالحسن و دیگران نبشته‌اند از گوش بریدن در راه [نسخه بدل: کوس دریدن] و جز آن و بدست دادن». (۲۰/۹۸۰)

در توضیحات آمده است که: «بدست دادن: عبارت نامفهوم است».

دکتر دانش‌پژوه چنین آورده است «شاید به معنای به دشمن سپردن، لو دادن و پاپوش برای کسی دوختن بوده است»<sup>۱۳</sup>. لازم به ذکر است که اتهام کم‌کاری در جنگ با سلجوقیان به

لشکریان از جمله سپهسالار - علی دایه - نیز وارد آمد که اصطلاحاً قصد داشتند با دست خود مسعود را به دشمنان تحویل دهند.

۲۱. در ماجرای فروگرفتن سالاران [سپاهسالار علی دایه، سباشی حاجب و بگتغدی] چنین می‌آید: «و سپس از مظالم خلوتی بود و تا چاشتگاه بداشت، امیر گفت: «بپراکنید که کوتوال امروز هر چیزی ساخته است». (۲/۹۷۹)

در توضیحات چنین آمده: «بپراکنید: متفرق شوید. مرحوم دکتر فیاض در حاشیه نوشته‌اند به نظر من باید جمله چنین باشد: امیر گفت میراکنید که کوتوال امروز هم (یعنی مانند دیروز) چیزی (یعنی طعامی) ساخته است».

در ادامه، دکتر فیاض چنین آورده: «بیرون رفتن این رجال هم از پیش امیر برای به خوان رفتن بوده است. به رسم روز پیش چنانکه در سطر بعد مطرح است، نه برای پراکندن. و الله اعلم»<sup>۱۴</sup>.

ظاهراً با همین شکل ضبط شده «بپراکنید» نیز جمله معنی‌دار خواهد بود. همانطور که در دو جمله اول می‌آید، پس از مجلس دادخواهی و داددهی مسعود با سالاران خلوتی داشته است که تا چاشتگاه طول کشیده است. بعد از آن امیر خطاب به سالاران می‌گوید بپراکنید (متفرق شوید هر کدام به جایی که برای شما تعیین شده بروید) که کوتوال امروز هر چیزی را آماده کرده است<sup>۱۵</sup>. بعد از آن هر یک از سالاران به جایی که مشخص شده می‌روند. «تا از آنجا به خوان روند، که دیگر روز همچنین کرده بودند». (۷/۹۷۹)

بعد هر کدام در جای خود فروگرفته می‌شوند «سپاهسالار بیرون آمد، وی را بسوی سرایچه‌ای بردند که در آن دهلیزسرای امارت است و خزانه، آنجا بنشانند و سباشی حاجب را به سرایچه دیگر خزانه و بگتغدی را به خانه سرای کوتوال تا از آنجا...» (۳ - ۷/۹۷۹)

۲۲. در حادثه افتادن خوارزم به دست محمود و آمدن آلتون‌تاش به آنجا چنین آمده: «لشکری قوی از آن خوارزمشاه [منظور ابوالعباس داماد محمود است] به هزار اسب بود و سالار ایشان حاجب بزرگش البتگین بخاری، و همگان غدر و مکر در دل داشتند. چون این حدیث بشنیدند بهانه‌ای بزرگ به دست آمد، بانگ برآوردند که محمود را نزدیک ما طاعت نیست، و از هزار اسب برگشتند دست به خون شسته تا وزیر و پیران دولت این امیر را که او را نصیحت راست کرده بودند و بلایی بزرگ را دفع کرده، جمله بگشتند». (۱۴ / ۱۱۰۸)

محل اشکال جمله «دست به خون شسته» است. در توضیحات

در مراحل مختلف چاپ اشتباهی صورت گرفته باشد). پس از آن به متن‌های دیگر از جمله متن دکتر خطیب رهبر و دیبای خسروانی (گزیده تاریخ بیهقی) راه یافته است. نسخه دکتی غنی - دکتر فیاض گیومه ندارد.

ب) از جمله خطاهای نگارشی دیگر که در متن به چشم می‌خورد این است که علامت کسره در بعضی جمله‌ها به درستی گذاشته نشده است.

از جمله: در جریان افتادن امیر در آب: «نیک کوفته شد و پای راست افکار شد» (۲۳/۷۲۹) درستش آن است که: پای راست افکار شد.

«با رسولان ما رسولان آیند از حضرت بزرگ...» (۴/۷۲۳) جمله درست: «با رسولان ما رسولان آیند...» «خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاهان کند» (۲۶/۹۲۷) جمله درست: خاک بر سر آن خاکسار»

امید است که در چاپ‌های مجدد کتاب به این موارد توجه بیشتری شود.

### پی‌نوشت:

\*دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

۱. تاریخ بیهقی، شرح دکتر خطیب رهبر، شماره سمت راست شماره صفحه و شماره سمت چپ شماره گذاشته شده در متن کتاب مذکور جهت ارجاع به حواشی است. (در موارد دیگر نیز که به همین کتاب ارجاع داده خواهد شد، در قسمت ارجاعات آورده نمی‌شود و جلوی هر مورد در متن مقاله شماره صفحه و شماره ارجاع به توضیحات ذکر می‌شود.)

۲. تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر غنی - دکتر فیاض ص ۱۳۹ - سطر ۷.

۳. تاریخ بیهقی، شرح دکتر دانش‌پژوه ص ۱۱۳ - سطر ۸.

۴. لازم به ذکر است که در متن دکتر فیاض نیز بعد از فعل «داشتی» نقطه آمده است. شاید به علت مشکل تایپی یا هر علت دیگر. در این متن نیز احتمالاً برای رعایت امانت - بدون چند و چون در آن - ذکر شده است. (تاریخ بیهقی تصحیح دکتر فیاض - ص ۱۶۸ سطر ۳)

۵. تاریخ بیهقی، دکتر دانش‌پژوه ص ۲۲۶ شماره ۷.

۶. تاریخ بیهقی، شرح دکتر دانش‌پژوه ص ۳۰۴ شماره ۲.

۷. «و این خداوند ما همه هنر است و مردی، اما استبدادی عظیم دارد که هنرها می‌پوشاند». (۱۰/۷۲۹)

معنای ارائه شده برای هنر، در اینجا لیاقت و کفایت است. اگر چه می‌توان

چنین آمده: «به خونریزی دست زده، حال برای لشکر».

پرواضح است که جمله «دست به خون شستن» به صورت کنایی به کار رفته است. به معنای آماده هرگونه خونریزی و کشتار بودن.

در حاشیه دیبای خسروانی - در جریان ورود سلاجقه به نیشابور - در توضیح این عبارت «گروهی دست به خون و غارت شسته آمده‌اند، جز طاعت روی نیست»، چنین آمده است: «دست به خون و غارت شسته، صفت مرکب: آماده برای غارت و خونریزی»<sup>۱۶</sup> که مفهومی مطابق با جمله مورد بحث دارد و معنای ارائه شده را تأیید می‌کند.

۲۳. در پایان سخن به چند خطای نگارشی متن می‌پردازیم:

الف) در قضیه رأی زدن امیر مسعود در باب انتخاب وزیر و بعد از فوت احمدحسن میمندی با بونصر مشکان چنین می‌آید:

«و گفت [مسعود]: پدرم آن وقت که احمد را نشانند، چند تن را نام برده بود که بر حسنک قرار گرفت، آن کسان را بگوی. بونصر گفت: بوالحسن سیاری [را] که سلطان گفت مردی کافی است اما بالا و عمامه او را دوست ندارم کار وی صاحب دیوانی است که هم کفایت دارد و هم امانت؛ و طاهر مستوفی را گفت «در متن علامت گیومه از اینجا گذاشته شده است» او از همه شایسته‌تر است اما بسته‌کار است و من شتاب‌زده... و بوالحسن عقیلی نام و جاه و کفایت دارد، اما روستایی طبع است... و بوسهل برکشیده ماست و شاگردی احمد حسن بسیار کرده است، هنوز جوان است... حسنک حشمت گرفته است، شمار و دبیری نداند... احمد عبدالصمد شایسته‌تر از همگان است، آلتونناش چنویی دیگر ندارد و خوارزم تعزی بزرگ است.» (۲۴/۵۵۳ - ۱۱)

در اینجا بونصر نظرات سلطان محمود را در مورد اشخاص موردنظر برای وزارت بیان می‌کند. طبیعتاً باید همه گفته‌های امیرمحمود در داخل علامت نگارش نقل قول («») قرار بگیرد. وگرنه برای خواننده ایجاد ابهام می‌کند که این کار صورت نگرفته است. چنین به نظر می‌رسد که بعد از جمله - بوالحسن سیاری [را] سلطان [سلطان محمود] گفت - باید علامت گیومه گذاشته شود چون از همانجا نظر محمود در مورد یکی از افراد مد نظر یعنی بوالحسن سیاری شروع می‌شود.

نکته‌ای که باید در اینجا اشاره کرد این است که در شرح دکتر دانش‌پژوه گیومه فقط در پایان گذاشته شده و در آغاز گیومه ندارد (۱). (۵۵۳/ ش ۴ به بعد) در نسخه مرحوم دکتر فیاض علامت گیومه به همین ترتیب (که در این متن آمده) آورده شده است (احتمالاً

## منابع و مأخذ

- ۱- خطیب رهبر، خلیل، تاریخ بیهقی (شرح کامل)، ۳ جلد، چاپ نهم، تهران، نشر مهتاب، ۱۳۸۳.
- ۲- دانش‌پژوه، منوچهر، تاریخ بیهقی (شرح کامل)، ۲ جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶.
- ۳- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، چاپ اول (از دوره جدید) با همکاری انتشارات روزنه، ۱۳۷۳.
- ۴- روان‌پور، نرگس، گزیده تاریخ بیهقی، چاپ نهم، تهران، نشر قطره، ۱۳.
- ۵- غنی، قاسم - فیاض، علی‌اکبر، تاریخ بیهقی (تصحیح)، ۱ جلد، چاپ چهارم، انتشارات خواجه، ۱۳۷۰.
- ۶- فیاض، علی‌اکبر، تاریخ بیهقی (تصحیح) ۱ جلد، چاپ سوم، تهران، انتشارات علم تهران، ۱۳۷۰.
- ۷- معین، محمد، لغتنامه، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۸- یاحقی، محمدجعفر، تاریخ بیهقی به تصحیح علی‌اکبر فیاض، چاپ چهارم، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳.
- ۹- یاحقی، محمدجعفر - سیدی، مهدی، دیبای خسروانی (گزیده تاریخ بیهقی)، چاپ سوم، تهران نشر گنجینه ادب فارسی، ۱۳۷۷.

توسعاً برای هنر این معنا را نیز در اینجا ذکر کرد. ولی معنای ارائه شده در متن در اینجا نیز صدق می‌کند. «عیب و هنر این کارها خواجه بزرگ داند که...» (۱۹/۷۵۳) در توضیحات برابر عیب و هنر، بد و نیک آورده شده است که درست است.

«و هنر بزرگ‌تر آنکه لشکر آسوده است و یک زمستان کار نکرده» (۱۲/۱۱۰۹) در توضیحات تفضل خداوندی و مساعدت بخت نیک آمده است. همان معنای ارائه شده (حسن و نیکی کار) برای این مورد نیاز درست است.

۸. گزیده تاریخ بیهقی، دکتر نرگس روان‌پور، ص ۱۷۶ شماره ۷.  
 ۹. تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض، به اهتمام دکتر یاحقی. ص ۳۸۵ شماره ۱۳.

۱۰. جنسی از مردم هند که راهداری هند با آنان است (۵/۶۵۸).
۱۱. لغتنامه، علامه دهخدا، ذیل تجلد ۲۶، راه‌ها طولانی بودند.
۱۲. تاریخ بیهقی شرح دکتر دانش‌پژوه ص ۹۳۶ شماره ۲.
۱۳. تاریخ بیهقی شرح دکتر دانش‌پژوه ص ۹۸۵ شماره ۷.
۱۴. تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض، اهتمام دکتر یاحقی (۳/۶۱۵).
۱۵. می‌توان این جمله را به عنوان کنایه و تعریفی در نظر گرفت که مسعود خطاب به سالاران می‌گوید.
۱۶. دیبای خسروانی (گزیده تاریخ بیهقی)، دکتر یاحقی، آقای سیدی ص ۱۹۵ ش.

آرامگاه بیهقی

